

## چگونگی رابطه علم و عمل امام (ع) از منظر روایات و متکلمان شیعه

ذاکر حسین واعظی<sup>۱</sup>

### چکیده

چگونگی رابطه علم و عمل امام و اینکه آیا امام به آنچه می‌داند لزوماً باید عمل نماید یا خیر، از موضوعات مهم کلامی است و از گذشته‌های دور تا به امروز محل بحث و گفت‌وگو بوده است. چالش اصلی در این مبحث، مغایرت بین علم و عمل امام است؛ یعنی اگر امام علم غیب داشته و از اصل و چگونگی وقوع حوادث باخبر بوده، چرا آگاهانه به سوی مرگ رفته است؟ این اقدام امام، «القاء نفس در تهلکه» است که از نظر عقل و شرع، قبیح و حرام می‌باشد. هرچند پاسخ‌هایی به این شبهه داده شده است، اما حل کامل آن جز با بررسی جامع و همه‌جانبه روایات و آرای متکلمان، امکان‌پذیر نیست. تحقیق حاضر، با روش توصیفی - تحلیلی، روایات و دیدگاه‌های متکلمان شیعه را درباره چگونگی رابطه علم و عمل امام مورد بحث قرار داده و اثبات کرده است که علم امام به حوادث و موضوعات خارجی که از آن به علم غیب تعبیر می‌شود، تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد؛ یعنی امام مکلف نیست که به مقتضای آن عمل نماید؛ زیرا نظام آفرینش، نظام علت و معلول و سبب و مسبب است. در این نظام، هر پدیده، علت طبیعی خود را دارد و باید مطابق با قانون طبیعت و از مجرای طبیعی به وجود بیاید. از این رو، تمام شبهاتی که در مورد علم و عمل امام مطرح گردیده‌اند، از اساس فرومی‌ریزند؛ زیرا در جایی که تکلیف وجود ندارد، امر و نهی نیز منتفی خواهد بود. افزون بر این، کسی که امام را با وصف امامت پذیرفته است، عصمت امام را که لازمه انکساک‌ناپذیر امامت است نیز پذیرفته، و با وجود عصمت، مجالی برای شبهه «القاء نفس در تهلکه» باقی نمی‌ماند.

**کلیدواژه‌ها:** علم امام، علم لدنی، تهلکه، عصمت.

۱. کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیه، مشهد، ایران.



## مقدمه

یکی از ارکان مهم اسلام و اصول اعتقادی آن، امامت است. امامت همان خلافت و جانشینی خدا بعد از پیامبر است. موضوع امامت از ضروریات و مسلمات مذهب شیعه و از سنت‌های تغییرناپذیر الهی است. این ضرورت، لزوم شناخت امام و اوصاف کمال او را در پی دارد؛ به همین سبب، خداوند به نوع انسان فرمان داده است تا خلیفه او در هر عصر را بشناسد و در تحت ولایت او درآید.

این شناخت به قدری مهم است که اگر کسی بمیرد، درحالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (صدوق، ۱۳۶۳، ص. ۴۰۹، ج. ۹). اما منظور از شناخت امام، شناخت وی از نظر شکل و شمایل ظاهری نیست؛ بلکه مراد، شناخت شخص امام به عنوان حجت خداوند در روی زمین است. این شناخت از طریق نسب او که مختص به اوست، و نیز از طریق اوصاف و کمالات انسانی او، مانند امامت و عصمت، امکان‌پذیر می‌باشد. از لوازم انفکاک‌ناپذیر امامت، علم امام به احکام شرعی و موضوعات خارجی است. علم امام به حوادث و موضوعات خارجی، علم ویژه‌ای است که از آن به علم غیب، لدنی و موهبتی تعبیر می‌شود. امام به موجب این علم می‌تواند از بسیاری از حوادث و موضوعات خارجی، جز علمی که مخصوص ذات حق است، به اذن خداوند آگاهی پیدا کند؛ اما در طول زندگی و امور روزمره خود به مقتضای آن علم عمل نمی‌کند، و مغایرت میان علم و عمل امام باعث شده است که افراد زیادی به علم غیب امام تردید کنند و این پرسش را مطرح نمایند که اگر امام علم داشته، چرا آگاهانه به سوی مرگ رفته است؟ این اقدام امام، «القاء نفس در تهلکه» است که قرآن کریم از آن نهی کرده است (بقره/۱۹۵). در این مقاله، با استفاده از روایات و نظرات متکلمان شیعه، به شبهه «القاء نفس در تهلکه» پاسخ خواهیم داد. اما قبل از ورود به بحث اصلی که «چگونگی رابطه علم و عمل امام (ع)» است، لازم می‌دانم به دو مطلب تحت عنوان «کلیات» و «گستره علم امام» اشاره‌ای داشته باشم تا زمینه‌ساز ورود به بحث اصلی باشد.

## ۱. کلیات

### ۱-۱. ضرورت تحقیق

علم امام به تمام حوادث و موضوعات، دیدگاه غالب در میان شیعه است. این، از یک‌سو، و از سوی دیگر، امامان معصوم علیهم‌السلام در رفتارهای فردی و اجتماعی، مانند سایر انسان‌ها که تنها علم ظاهری دارند، عمل می‌کردند و گاهی به اقداماتی دست زدند که به قتلشان منجر شد. این دو مطلب موجب شده است که همواره این شبهه در ذهن‌ها مطرح شود که اگر ائمه از حوادث آینده آگاهی داشته و می‌دانسته‌اند که کارها به کجا منتهی می‌گردد، چرا مانند کسانی عمل می‌کردند که از واقع بی‌خبرند؟ چرا آگاهانه به اقداماتی دست زده‌اند که نتیجه مطلوب را در پی ندارند؟ چرا مسیری را اختیار نموده‌اند که پایانش شکست و ناامیدی است؟ چرا آگاهانه به سوی مرگ رفته‌اند؟ و ده‌ها چرای دیگر. این اقدامات، مغایر با سیره انسان خردمند، و «القاء نفس در تهلکه» است که در قرآن از آن نهی شده است (بقره/۱۹۵).

پاسخ به این شبهه، و رفع ابهاماتی که در چگونگی رابطه علم و عمل امام علیه السلام وجود دارد، لزوم چنین تحقیقی را می طلبد.

## ۲-۱. معنائشناسی واژگان

### ۲-۱-۱. علم

در اینجا از مطلق علم بحث نمی کنیم، بلکه هدف ما بررسی گستره علم امام به امور دینی، یعنی شریعت، اخلاق و معاد، و غیر دینی، یعنی حوادث و موضوعات خارجی، در گذشته، حال و آینده است.

### ۲-۱-۲. امام

امام در لغت: واژه امام در لغت از ریشه «أَمَّ يَوْمٌ» به معنای قصد کردن است. به معنای پیشوا و رهبر نیز به کار رفته است و هرکسی که رهبری گروهی را بر عهده داشته باشد، خواه در راه حق باشد یا در راه باطل، امام نامیده می شود. همچنین به معنای راه و طریق به کار برده شده است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص. ۴۲۹-۴۳۰).

امام در اصطلاح: امام در اصطلاح دو معنا دارد:

۱. کسی که منصب ریاست الهی عام دارد و توسط پیامبر معرفی شده است؛ مانند اوصیا و ائمه دوازده گانه؛  
 ۲. کسی که ریاست عام الهی دارد، اما از سوی پیامبر معرفی نشده است؛ مثل انبیا (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۲۰)؛ چنان که خداوند درباره ابراهیم (ع) فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴). منظور از امام در این نوشتار، امام به معنای اول است.

امام در قرآن: کلمه امام و ائمه در آیات متعدد قرآن کریم ذکر و به معانی زیر به کار رفته است: رهبر و پیشوای حق، پیشوای باطل، کتاب آسمانی، لوح محفوظ، نامه اعمال و راه و طریق (انبیاء/۷۳؛ توبه/۱۲؛ اسراء/۷۱؛ یس/۱۲؛ حجر/۷۹).

امام از دیدگاه متکلمان: علمای علم کلام در تعریف امامت از تعابیر گوناگونی سود جسته اند که با وجود تفاوت های ظاهری، مضمون کم و بیش یکسانی دارند. برای مثال، گفته اند: امامت، ریاست همگانی دینی است که در برگیرنده تشویق همه مردم به حفظ مصالح دینی و دنیایی آنها و منع آنان از چیزی است که موجب زیان دینی و دنیایی آنان شود (نصیرالدین طوسی، ۱۴۱۶، ص. ۱۰۸).

این تعریف از محقق طوسی است و از همه تعاریف، جامع تر به نظر می رسد؛ زیرا امامت از نظر شیعه، مقامی الهی و فراگیر است که هدف آن، حفظ مصالح دینی و دنیایی مردم است. این مفاهیم در تعریف فوق، به خوبی گنجانده شده است.

به طور کلی، امامت از دیدگاه شیعه، منصب الهی بوده و در تداوم رسالت پیامبر (ص) قرار دارد (سیدمرتضی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص. ۷). از این منظر، امام شخصی است دارای ویژگی هایی همچون مقام عصمت (رستمی و آل بویه،



۱۳۸۸، ص. ۳۸)، علم وسیع، برتری معنوی (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص. ۹۵) و منصوص بودن از سوی خداوند یا پیامبر (ص) (شهید ثانی، ۱۴۰۳، ص. ۱۵۰؛ مظفر، بی تا، ص. ۶۹-۶۵).

## ۲. گستره علم امام

در مورد کمیّت و گستره علم امام، در مقاله دیگری تحت عنوان «گستره و چگونگی علم امام از منظر کتاب و سنت و عقل» به تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا به اجمال و اشاره بسنده می‌کنیم تا زمینه ورود به مبحث اصلی، یعنی چگونگی رابطه علم و عمل امام، فراهم شود. شیعه در لزوم عصمت امام و وجود علم ویژه، یعنی لدنی، برای او، اتفاق نظر دارند؛ اما در کمیّت و گستره این علم اختلاف است و همواره دو نظریه و گرایش فکری در میان علمای شیعه وجود داشته است. گروهی مانند متکلمان بغداد، یعنی شیخ مفید، سیدمرتضی و شیخ طوسی، علم امام به این امور را محدود می‌کردند به آنچه از پیامبر (ص) به ائمه علیهم السلام رسیده است. آنان معتقد بودند که علم امام از لحاظ گستره، جزئی است؛ یعنی لزوم آگاهی امام، تنها به احکام شرعی که وی را در امر امامت و رهبری جامعه کمک می‌کند، به اثبات رسیده است و موضوعات جزئی در دایره علم امام جای نمی‌گیرند و لزومی ندارد که امام بداند نام فلان شخص مثلاً احمد است یا محمود. مستند این قول، پرهیز از غلو، یا دوری گزیدن از احاطه محدود بر نامحدود، و یا اجتناب از همسان‌سازی بشر با خداوند است.

در مقابل، بسیاری از محققان و اندیشمندان شیعه، مانند اسماعیل بن اسحاق نوبختی، شیخ صدوق، محمد بن جریر طبری شیعی و دیگران، بر این باور بوده‌اند که علم امام به لحاظ کمیّت، عام است و دایره آن به گونه‌ای گسترده است که افزون بر احکام شرعی، علم به تمام وقایع و حوادث گذشته، حال و آینده را شامل می‌شود. در حقیقت، هیچ چیزی نیست که در محدوده علم امام قرار نگیرد و امام از آن آگاه نباشد.

این طرز تفکر به مرور زمان توسعه یافت؛ به گونه‌ای که در قرون اخیر در میان متکلمان و محدثان و دین‌داران، این باور، تفکر غالب و حاکم است، و طرفداران این نظریه، به ویژه علمای قرن اخیر، عمومیت علم غیب امام به تمام هستی را از شرایط امامت، و در زمره باورهای دینی یک فرد تلقی نموده‌اند. از جمله کسانی که در عصر حاضر از این طرز تفکر دفاع کرده‌اند، می‌توان به بزرگانی همچون سید عبدالحسین موسوی لاری، علامه محمدحسین مظفر، علامه محمدحسین طباطبایی، سید محمدعلی قاضی طباطبایی و بسیاری از کسانی اشاره کرد که در باب علم امام اظهار نظر کرده‌اند. ما نیز دیدگاه غالب را می‌پسندیم و مطالب و استدلال‌هایی که می‌آوریم برای اثبات این دیدگاه است.

اختلاف متکلمان شیعه در کمیّت و گستره علم امام، برمی‌گردد به اختلافی که در آیات و روایات به چشم می‌خورد. دسته‌ای از آیات و روایات، علم غیب را خاص خداوند دانسته و آن را از پیامبر (ص) و به تبع، از امام (ع) نفی کرده‌اند. برای مثال، خدای متعال می‌فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام/۵۹)؛ کلیدها یا خزانه‌های غیب تنها نزد اوست و جز او، کسی غیب را نمی‌داند.

اصغ بن نباته می‌گوید: «سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ اسْتَأْتَرُ بِهِ فِي غَيْبِهِ فَلَمْ يُطْلَغْ عَلَيْهِ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ لَا مَلَكًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَى أَرْضٍ تَمُوتُ)، وَ لَهُ عِلْمٌ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ، فَمَا أَطَّلَعَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ فَقَدْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ» (صفار، ۱۳۶۲، ج. ۱، ص. ۱۱۱، ح ۹). شنیدم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: برای خداوند دو گونه علم است: یکی علمی که آن را برای غیب و نهانش برگزیده است؛ پس هیچ پیامبری از پیامبرانش و هیچ فرشته‌ای از فرشتگانش را از آن آگاه نکرده است، و این همان کلام خداوند است که فرمود: در حقیقت، آگاهی از قیام رستاخیز مخصوص خداوند است و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد. و خداوند دانش دیگری دارد که فرشتگانش را از آن باخبر کرده است؛ پس آنچه فرشتگان از آن باخبرند، حضرت محمد و خاندانش نیز از آن آگاه‌اند.

این روایت، گرچه به لحاظ دلالت، نشان می‌دهد که خداوند بخشی از علومش را به کسی نیاموخته است و حتی پیامبران و ملائکه نیز از آن بی‌خبرند، اما از نظر سند، به دلیل وجود محمد بن سنان در طریق آن، ضعیف است. در مقابل، دسته دیگر از آیات و روایات، که به لحاظ تعداد، به مراتب بیشتر از دسته اول است، به روشنی نشان می‌دهند که اولیای الهی از غیب آگاهی داشته‌اند. مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن/۲۶-۲۷)؛ دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده است.

و نیز آیات و روایات فراوانی وجود دارند که عمومیت و فراگیر بودن علم پیامبر و امام را ثابت می‌کنند. برای مثال، خداوند می‌فرماید: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱)؛ سپس علم اسماء، یعنی علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات، را همگی به آدم آموخت.

امام باقر (ع) درباره عمومیت علم امام فرمود: «سُئِلَ عَلِيُّ (ع) عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ (ص)، فَقَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمٌ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ، وَ عِلْمٌ مَا كَانَ، وَ عِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، ثُمَّ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ (ص)، وَ عِلْمٌ مَا كَانَ، وَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ» (صفار، ۱۳۶۲، ج. ۱، ص. ۱۲۷، ح ۱). درباره کمیت و گستره علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال شد. امام پاسخ داد: علم پیامبر به لحاظ کمیت و مقدار، علم تمام انبیاست و پیامبر، علم گذشته و آنچه تا روز قیامت پدید خواهد آمد، یکجا داراست. سپس فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم به دست اوست، من نیز دانش پیامبر و دانش گذشته و آنچه تا روز رستاخیز اتفاق خواهد افتاد را می‌دانم.

امام صادق (ع) در این رابطه فرمود: «لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْحَضِرِ لَأَخْبِرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا، وَلَا نَبَأْتُهِمَا بِمَا لَيْسَ فِي أُيُدِيهِمَا، لِأَنَّ مُوسَى وَالْحَضِرَ (ع) أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَ لَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، وَ قَدْ وَرَّثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَرِثَتَهُ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۶۱، ح ۱). اگر من نزد موسی



و خضر بودم، به آنان می‌گفتم که من داناتر از آن‌ها هستم و آنان را از دانشی باخبر می‌ساختم که در نزد آن‌ها نبود؛ زیرا به موسی و خضر، تنها علم گذشته داده شده و از دانش حال و آینده تا روز قیامت، بی‌بهره‌اند؛ ولی رسول خدا از دانش گذشته و حال و آینده تا روز قیامت بهره‌مند است و ما آن دانش را از او به ارث برده‌ایم. این دو روایت را به‌عنوان نمونه ذکر کردیم، اما روایاتی که اثبات‌کننده علم عام امام علیه‌السلام هستند، در منابع حدیثی به‌صورت مشهور و مستفیض، بلکه متواتر و صحیح ذکر شده‌اند.

در جمع میان این دو دسته از آیات و روایات به‌ظاهر متعارض، می‌توان گفت: مراد آیات و روایات دسته نخست، یعنی نافیان علم غیب از غیر خدا، علم غیب ذاتی و استقلالی است؛ اما دسته دوم از آیات و روایات، یعنی مثبتان علم غیب برای غیر خدا، به علم غیبی که از سوی خداوند تعلیم و افاضه شده است اشاره دارند. همان‌گونه که از سیاق آیات، قرائن، حدیث و تاریخ نیز به دست می‌آید، متبادر از «علم غیب» در زمان پیامبر و بعد از آن، علم غیب ذاتی بوده نه عرضی. از این رو، ائمه علیهم‌السلام با اینکه بسیار از غیب خبر می‌دادند، ولی ابا داشتند که آن‌ها را عالم به غیب بدانند، و علمشان را کسبی و وراثتی می‌خواندند. بنابراین، بعید نیست بزرگانی همچون شیخ مفید، سیدمرتضی و شیخ طوسی که عمومیت علم غیب را از امام نفی کرده‌اند، نیز به علم غیب ذاتی و استقلالی نظر داشته باشند؛ چنان‌که این مطلب را از سخنان سیدمرتضی به‌خوبی می‌توان استفاده نمود، در آنجا که می‌گوید: «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَ الْغُيُوبَ وَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُوَدَّى إِلَى أَنَّهُ مُشَارِكٌ لِقَدِيمِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ مَعْلُومَاتِهِ، وَ أَنَّ مَعْلُومَاتِهِ لَا يَتَنَاهَى، وَ أَنَّهُ يَوْجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِنَفْسِهِ، وَ قَدْ تَبَيَّنَ أَنَّهُ عَالِمٌ بِعِلْمٍ مُّحَدَّثٍ... وَ لَوْ عِلْمٌ مَا لَا يَتَنَاهَى لَوْجِبَ وُجُودُ مَا لَا يَتَنَاهَى مِنَ الْمَعْلُومَاتِ، وَ ذَلِكَ مُحَالٌ» (سیدمرتضی، ۱۴۰۵، ج. ۳، ص. ۱۳۱)؛ ضرورتی ندارد که امام علوم غیبی و دانش‌های گذشته و آینده را بداند؛ زیرا آگاهی از همه آن‌ها به این معنا خواهد بود که امام با خداوند قدیم در معلوماتش شریک، و علم وی همانند علم خداوند، ذاتی و نامحدود باشد، در صورتی که در جای خود به اثبات رسیده است که علم امام، حادث و عرضی است، و نامحدود بودن علم امام نیز این اشکال را در پی خواهد داشت که احاطه محدود بر نامحدود لازم بیاید و این عقلاً محال است.

مرحوم علامه طباطبایی نیز بارها به این جمع اشاره کرده است. وی می‌گوید: از ضمیمه نمودن آیات دسته دوم، یعنی اثبات‌کننده علم غیب برای پیامبر، با آیاتی که علم غیب را مختص به خداوند می‌دانند، به این نتیجه می‌رسیم که علم غیب اصالتاً و بالاستقلال، از آن خداست؛ اما دیگران نیز می‌توانند از طریق وحی و با تعلیم و اذن خداوند از آن بهره‌مند گردند. در حقیقت، این دو دسته از آیات، همانند آیات مرگ و موت هستند که در یکجا، میراندن افراد را مختص خدا می‌دانند و می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (زمر/۴۲)؛ خداست که هنگام مرگ، جان‌ها را می‌گیرد. و در جای دیگر، آن را به ملائکه نسبت داده، می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (سجده/۱۱)؛ بگو: جان شما را ملک‌الموت می‌گیرد که موکل بر شماست. و در یکجا به رسولان منتسب نموده، می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (انعام/۶۱)؛ تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند. همان‌گونه که در آیات مرگ، می‌توان گفت توفی

و میراندن، اصالتاً و بالاستقلال، کار خداوند و به تبع، منسوب به فرشتگان و رسولان است، زیرا آن‌ها اسباب متوسط و مسخر خداوند هستند، در آیات غیب نیز این‌گونه است؛ یعنی علم غیب اصالتاً و ذاتاً مخصوص خداوند است و اگر پیامبران و امامان هم از آن بهره‌ای دارند، بالعرض و با اذن و تعلیم الهی است (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۱).

علامه طباطبایی در جمع میان روایات می‌گوید: امام همانند پیامبر، دارای دو جنبه است: یکی جنبه ظاهری و بشری؛ چنان‌که قرآن کریم درباره پیامبر (ص) می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (کهف/۱۱۰)؛ و دیگری جنبه نوری و قدسی اوست. امام به‌حسب مقام نورانیت خود، به هر چیز علم فعلی دارد؛ اما به‌حسب وجود عنصری دنیوی خویش، هرگاه بخواهد به چیزی علم پیدا کند، بر اثر اتصال به مقام نورانیت، علم حاصل می‌شود و اگر اراده نکند، آن چیز از دید وی پنهان خواهد بود. به دیگر سخن، هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند، به مقام نورانی خویش توجه می‌کند و مطلب را درمی‌یابد و اگر به آن مقام توجه نداشته باشد، به مقتضای وجود عنصری و طبع بشری، مطلب از وی پنهان می‌ماند. درست مانند فقیهی که دارای ملکه اجتهاد است. این فقیه ممکن است در حال حاضر، به تمام مسائل، حضور ذهن نداشته باشد؛ ولی با مراجعه به منابع، حکم آن را درمی‌یابد (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۲۶).

افزون بر آیات و روایات، عقل نیز بر لزوم وسعت علم امام حکم می‌کند؛ زیرا از یک‌سو، امام خلیفه خداوند در زمین است. واژه «خلیفه» به‌صورت مفرد، در دو جای قرآن (بقره/۳۰؛ ص/۲۶) به کار رفته است که در هر دو جا، مراد از آن، خلافت و جانشینی خداوند است. خلافت در این دو آیه، به‌صورت مطلق بیان شده است و اختصاص به موضوع خاص ندارد. خلیفه مطلق باید تمام شئون و اموری را که خلافت در آن‌ها دخالت دارد، دارا باشد تا شایستگی خلافت را احراز کند. یکی از شئون جانشینی خداوند، داشتن علم عام و فراگیر است که خلیفه، آن را بی‌واسطه از خداوند دریافت می‌کند. کسی که جانشین خداوند است، باید مانند خداوند، علم وسیع داشته باشد؛ زیرا طبق برخی از اخبار، خدا حکیم‌تر، عادل‌تر و مقامش بالاتر از آن است که کسی را خلیفه و حجت خود بر انسان‌ها قرار دهد، ولی امور آن‌ها را از وی پنهان کند (صفار، ۱۳۶۲، ج. ۳، ص. ۱۴۲، ح ۱). و از سوی دیگر، امام باید افضل اهل زمانش باشد؛ در صورتی که اگر عالم به همه امور نباشد، لازم می‌آید که مساوی یا پایین‌تر از برخی افرادی باشد که چیزی را می‌دانند، ولی امام از آن بی‌خبر است، و این، خلاف فرض و نقض غرض است (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۶-۱۲۹).

بنابراین، از جمع میان آیات و روایات و نیز دلایل عقلی یادشده، دو نکته را می‌توان استفاده کرد:

۱. علم غیب ذاتاً و بالاستقلال مخصوص خداوند است، اما پیامبران الهی نیز می‌توانند به‌وسیله وحی و تعلیم خداوند، از آن باخبر شوند. این علم، طبق روایات صحیح، از پیامبر به امام به ارث می‌رسد (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۶۱، ح ۱). پس امام علیه‌السلام نیز از دانش غیبی بهره‌مند خواهد بود.



۲. بر اساس آیات و روایات زیادی که برخی از آن‌ها را به‌عنوان نمونه ذکر کردیم، علم غیب پیامبر و امام، برخلاف تصور برخی‌ها که آن را محدود و جزئی دانسته‌اند، به‌گونه‌ای وسیع و گسترده است که تمام دانش‌های گذشته، حال و آینده را دربر می‌گیرد.

### ۳. رابطه علم و عمل امام(ع)

در این بخش که بحث اصلی مقاله است و موضوع آن را تشکیل می‌دهد، به شبهاتی پاسخ می‌دهیم که درباره علم و چگونگی عمل امام علیه‌السلام مطرح گردیده است. اما پیش از ورود به این مبحث، طرح یک پرسش و پاسخ، ضروری به نظر می‌رسد.

پرسش این است: رابطه علم امام با عمل او چگونه است؟ آیا امام به آنچه می‌داند، لزوماً باید عمل نماید؟ پاسخ: علم دو گونه است:

- علم اکتسابی و ظاهری که از طریق آموختن از معلّم انسانی به دست می‌آید، و کلام خداوند که می‌فرماید: «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل/۷۸)، و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، درحالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد تا سپاسگزار نعمت او باشید؛ بیانگر این نوع از علم می‌باشد. در فراگیری علم اکتسابی، الفاظ و مفاهیم و نیز حس و تفکر، نقش اساسی دارند؛ به همین خاطر، خداوند در آیه فوق، چشم، گوش و دل را وسیله فراگیری این علم معرفی کرده است.
- علم موهبتی که دستیابی به آن از راه آموختن از معلّم ویژه، یعنی خداوند، امکان‌پذیر است. آیات زیر، بازگوکننده این واقعیت و بیانگر نوع دوم از علم هستند: «وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء/۱۱۳)، و خداوند، آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا اٰتِيًا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمَانًا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف/۶۵)، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خود به او داده، و علمی از نزد خویش به او آموخته بودیم.

این علم، علم ویژه است و از آن به «علم لدنی» یاد می‌شود. عنوان «لدنی» از آیه فوق اخذ شده است. علم لدنی را از طریق الفاظ و مفاهیم نمی‌توان به دست آورد؛ زیرا این دانش از دایره ادراک ذهنی خارج است، بلکه از راه وحی و الهام یا اسباب دیگر که خاص انبیا و اولیا است، حاصل می‌شود و از آن به علم باطنی، فطری و موهوبی نیز تعبیر می‌گردد.

امام علیه‌السلام از هر دو نوع علم برخوردار است؛ اما علم او به حوادث، زمان و مکان آن‌ها، نحوه وقوع حوادث، و نیز علم به موضوعات خارجی و امور غیبی، از نوع دوم، یعنی علم لدنی، است.

امام علیه‌السلام به‌لحاظ ظاهری، بشری است همانند سایر افراد بشر، و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد، مانند اعمال سایر افراد، در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد. امام مانند دیگران، خیر و شر، و نفع و ضرر کارها را از روی علم عادی تشخیص می‌دهد و آنچه را شایسته اقدام می‌بیند، اراده می‌کند و

در انجام آن به تلاش و کوشش می‌پردازد. امام از این باب که بنده و مخلوق خداوند است، مانند انسان‌های دیگر، مکلف است که مقررات دین و وظایف انسانی خویش را مطابق با موازین عادی انسانی و همسو با علم ظاهری رعایت نموده و انجام دهد. پس تمام افراد بشر، از جمله امام علیه‌السلام، موظف‌اند که به علم ظاهری عمل نمایند.

اما بخش عمده دانش امام، دانش ویژه و موهبتی است که از طریق آموختن از پیامبر یا امام پیشین، رؤیاهای صادقه، و یا از رهگذر الهام به دست می‌آید. امام به موجب این دانش، از تمام حقایق هستی، به اذن خداوند، واقف است، ولی این علم، تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد؛ یعنی امام مکلف نیست که مطابق آن عمل نماید؛ زیرا نظام آفرینش بر اساس علت و معلول و سبب و مسبب آفریده شده است. در این نظام، هر پدیده، علت طبیعی خود را دارد و باید مطابق با قانون طبیعت و از مجرای طبیعی خود به وجود بیاید.

عبدالله بن ابی‌رافع می‌گوید: در جریان جنگ صفین، پس از اینکه قضیه به حکمیت کشید و به اصرار اهل نهروان، ابوموسی اشعری از جانب امام به‌عنوان حکم انتخاب شد، امام علی علیه‌السلام فرمود: می‌بینم که ابوموسی فریب خورده و عمرو عاص به او حيله زده و علیه من رأی خواهد داد. من به امام عرض کردم: اکنون که می‌دانید ابوموسی فریب خواهد خورد، چرا او را می‌فرستید؟ امام فرمود: «يَا بُنَيَّ لَوْ عَمِلَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ بِعِلْمِهِ مَا اخْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِالرُّسُلِ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج. ۲، ص. ۹۸؛ ابن طاووس، ۱۴۱۴، ص. ۵۱۱؛ بحرانی، ۱۴۱۳، ج. ۲، ص. ۱۸۵، ح ۴۸۸؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج. ۴۱، ص. ۳۱۰، ح ۳۸)؛ پسر من! اگر خداوند در مورد خلق، به علمش رفتار می‌کرد، دیگر نیازی به فرستادن انبیا نبود. درحالی که خداوند این کار را نکرد و با فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی، حجت را بر انسان‌ها تمام نمود. من هم نمی‌توانم به علم خویش عمل نمایم؛ زیرا اسباب و مسببات عالم طبیعت بر پایه مصالح و مفاسد استوارند.

باید این نظام حفظ شود و هر چیزی از مجرای طبیعی خود به وجود بیاید، و افعال بشر با اراده و اختیار خودش انجام شوند تا حجت بر همگان تمام گردد (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۶-۳۶۲).  
با بیان این پرسش و پاسخ، اکنون به طرح شبهات و نقد آن‌ها می‌پردازیم.

#### ۴. شبهات

از دلایل عقلی و نقلی که تاکنون در مورد علم امام بیان کردیم، به دست آمد که علم گذشته، حال و آینده تا روز قیامت در نزد امام است. علم به حوادث و اتفاقاتی که در زندگی برای امام می‌افتد، و علم به زمان و مکان و چگونگی شهادت نیز از علومی است که امام از آن آگاهی دارد. روایاتی که بر این مطلب دلالت دارند، فراوان است، و از جمله آن‌ها روایت ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت فرمود: «أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يَصِيبُهُ وَ إِلَى مَا يَصِيرُ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۵۸، ح ۱). هر امامی که از آنچه به او می‌رسد آگاهی نداشته باشد، و نداند که کارش به کجا منتهی می‌شود، حجت خدا بر خلق نخواهد بود.



با وجود این، امام در مدت حیات و در مسیر زندگی، مانند سایر انسان‌ها که از آینده آگاهی ندارند، رفتار می‌کند. در راه رسیدن به اهداف و مقاصد خود، به اسباب ظاهری تکیه می‌نماید؛ گاهی به هدف می‌رسد، زمانی از آن دور می‌ماند.

اشکال این است: اگر امام، غیب را می‌داند و از حوادث آینده و اتفاقاتی که رخ خواهند داد آگاهی دارد، چرا به کاری اقدام می‌کند که نتیجه مطلوب را به دنبال ندارد؟ چرا به تلاشی دست می‌زند که پایانش ناامیدی است؟ چرا مسیری را اختیار می‌کند که می‌داند به هدف نمی‌رسد؟ چرا آگاهانه خود را به کام مرگ می‌فرستد؟ این اقدام، مغایر با سیره عقلا است؛ زیرا اگر انسان بداند که خیر در چیست و شر کدام است، یقیناً جانب خیر را اختیار نموده و از شر دوری می‌جوید؛ همان‌گونه که قرآن کریم از زبان پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (اعراف/۱۸۸). اگر از غیب آگاه بودم، بر خیر و نفع خود می‌افزودم و هرگز زیان و رنج به من نمی‌رسید.

اگر امام، عالم به این امور بوده و آگاهانه بر ضرر خویش اقدام نموده، این کار از روشن‌ترین مصادیق «القاء نفس در تهلکه» خواهد بود؛ در صورتی که حفظ نفس از نظر عقل و شرع، واجب و «القاء نفس در تهلکه»، قبیح و حرام می‌باشد و خداوند از آن نهی کرده و فرموده است: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵)؛ با دستان خود، خود را به هلاکت نیندازید.

## ۵. نقد شبهات

### ۵-۱. روایات و نقد شبهات

مسئله علم امام، به‌ویژه علم غیب او و شبهاتی که بر علم و عمل امام وارد شده‌اند، مبنی بر اینکه اگر امام علم غیب داشته و همه‌چیز را می‌دانسته، چرا به سوی مرگ می‌رفته، و این از مصادیق «القاء نفس در تهلکه» است که در قرآن از آن نهی شده است، از دیرباز در میان علما و اندیشمندان مطرح بوده است؛ حتی در زمان خود ائمه نیز این شبهه مطرح شده و ائمه پاسخ‌هایی به آن داده‌اند.

در زمان امام باقر علیه‌السلام این شبهه پیش آمد و حمران از امام این‌گونه سؤال نمود: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ (ع)، وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ دَكْرَهُ، وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَ عُيُتُوا؟» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۶۲، ح ۴). فدایتان کردم، شما می‌دانید که در قیام امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام، و خروج و نهضت آن‌ها برای دین خدا، چه واقع شد، و از ناحیه ستمگران و سرکشان که بر آنان تسلط یافته بودند، بر آن‌ها رسید آنچه رسید، به‌گونه‌ای که همه کشته و مغلوب شدند؟

امام در پاسخ فرمود: «يَا حُمْرَانُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمَّضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَيَتَقَدَّمُ عِلْمٌ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَامَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (ع)، وَ يَعْلَمُ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا، وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ،

سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَالْحُوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ، إِذَا لَأَجَابَهُمْ وَ دَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ، ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سَلْكِ مَنُظُومِ انْقِطَاعِ فَتَبَدَّدَ، وَ مَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانَ لِيَذُنِبَ اقْتِرَافُهُ، وَلَا لِعُقُوبَةِ مَعْصِيَةِ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا، وَلَكِنْ لِمَنَازِلِ وَ كَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوَهَا، فَلَا تَدَّهَيْنَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۶۲، ح ۴). ای حمران! خداوند تبارک و تعالی، آن مصیبت را با قید اختیار، برای آن‌ها مقدر و امضا نموده بود، سپس آن را به اجرا گذاشت. پس با سابقه علم به قضایا که از رسول خدا به آنان رسیده بود، علی و حسن و حسین علیهم السلام قیام نمودند، و هر کدام از ما که سکوت و خاموشی اختیار نمود، از روی علم و بصیرت بود. ای حمران! اگر آنان در موقع گرفتاری و یورش سرکشان، از خدا می‌خواستند که شر آن‌ها را برگرداند، و بر خواست خود اصرار می‌نمودند تا قدرت و سلطنت گردن‌کشان را زایل نماید، یقیناً خداوند خواست آن‌ها را اجابت می‌نمود. در این صورت، گذشت عمر سرکشان و زوال سلطنت آن‌ها، زودتر از بریدن یک گلویند که پاره شود و از هم بپاشد، انجام می‌شد. ای حمران! مصائبی که به آنان رسید، به‌خاطر گناهی نبود که مرتکب شده باشند، و به حساب شکنجه نافرمانی نبود که با آن مخالفت خدا کرده باشند، بلکه برای رسیدن به منزلت و مقامی بود که خداوند خواسته بود بدین وسیله به آن برسند. پس مبادا درباره آن‌ها، آرای باطل بر تو چیره شود و تو را از راه حق به‌در برد.

در زمان امام رضا علیه السلام نیز، برای حسن بن جهم که از خواص امام بود، شبهه‌های راجع به علم و عمل امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح بود. وی می‌گوید: «قُلْتُ لِلرِّضَا (ع): إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَدْ عَرَفَ قَائِلَةَ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يَقْتُلُ فِيهَا وَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ، وَ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْإِوْرِ فِي الدَّارِ: صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ، وَ قَوْلُ أُمِّ كَلثُومٍ: لَوْ صَلَّى اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ وَ أَمَرْتَ غَيْرَكَ بِصَلَاةٍ بِالنَّاسِ، فَأَبَى عَلَيْهَا، وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ بِتِلْكَ اللَّيْلَةِ بِأَسَاحِ، وَ قَدْ عَرَفَ (ع) أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ قَائِلُهُ بِالسَّيْفِ، كَانَ هَذَا مِمَّا لَمْ يَجْزُ تَعَرُّضُهُ، فَقَالَ: ذَلِكَ كَانَ، وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِتَمَضِي مَقَادِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۵۹، ح ۴). به امام عرض کردم: به‌راستی امیرالمؤمنین علیه السلام قاتلش را می‌شناخت و زمان و مکان قتل را می‌دانست. شاهد این مطلب، سخن امام است. آن‌گاه که صدای شیون مرغابیان را در خانه شنید، فرمود: شیون‌کنندگانی که نوحه‌گران را در پی دارند. و نیز سخن دخترش ام‌کلثوم که عرض کرد: کاش امشب در خانه نماز می‌خواندید و دستور می‌دادید دیگری در مسجد به‌جای شما برای مردم نماز بخواند، و امام از او نپذیرفت، و در آن شب بدون سلاح بسیار بیرون رفت و آمد می‌کرد، و می‌دانست که قاتلش ابن‌ملجم است و او را با شمشیر به شهادت خواهد رساند. همه این‌ها گواه این است که امام تمام قضایا را می‌دانسته؛ اما با وجود این، چرا به مسجد رفت و با دست خود، جان خویش را به خطر انداخت؟ امام در پاسخ فرمود: بلی، همین‌طور بود، ولی امیرالمؤمنین مخیر گذاشته شد؛ می‌توانست برود و تقدیر الهی به اجرا گذاشته شود، یا امتناع نماید، که حضرت با اراده و اختیار خود، شق اول را اختیار نمود.

از این دو روایت و پرسش و پاسخی که مطرح گردید، چند نکته قابل استفاده است:



۱. شبهاتی که اکنون راجع به علم امام مطرح است، سابقه طولانی دارد و حتی در زمان ائمه علیهم السلام نیز مطرح بوده‌اند.

۲. از اینکه راوی جلیل‌القدری همچون حسن بن جهم، این سؤال را از امام می‌پرسد، فهمیده می‌شود که اعتقاد به علم وسیع امام و معرفت او نسبت به زمان و مکان قتل و شخص قاتلش، و نیز اختیاری بودن اقدام امام، در آن عصر، یعنی عصر صدور روایت، امر مسلم و پذیرفته شده بوده است؛ به همین خاطر است که امام علیه السلام نیز سائل را در گفتار و اعتقادش تأیید می‌کند.

۳. شهادت امام در شرایط زمانی و مکانی خاص، و به دست شخص معین، چیزی بود که در عالم غیب مقدر شده بود، ولی امام در پذیرفتن آن مجبور نبود و می‌توانست از قبول نمودن آن سرباز زند؛ اما امام با اختیار خویش به سوی شهادت رفت تا امور بر مجرای طبیعی خود که مقدر و معین شده بود، به انجام برسند.

۴. شهادت را خداوند از این رو برای آنان مقدر نموده بود که از این رهگذر، به مقامی برسند که رسیدن به آن مقام، بدون شهادت، امکان‌پذیر نبود.

بنابراین، خلاصه پاسخ امام به شبهه «القاء نفس در تهلکه» در هر دو روایت، این می‌شود: امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز امام حسن و امام حسین علیهما السلام، مرگ را آن گونه که مقدر شده بود، اختیار نمودند تا حاکی از نهایت طاعت و بندگی آنان برای خداوند باشد. آن‌ها مرگ را با آن کیفیت پذیرفتند تا میزان انقیاد و تسلیمشان در برابر اراده الهی را به اثبات برسانند. در حقیقت، آنان با این اقدام، خواست خداوند را بر خواست خود مقدم و عشقشان به لقای الهی را به نمایش گذاشتند.

به بیان دیگر، خواست خداوند بر این قرار گرفته بود که آنان با آن وضع به شهادت برسند تا هم نظام آفرینش حفظ گردد و هم آن‌ها به مقامی نائل آیند که رسیدن به آن مقام، بدون شهادت، امکان‌پذیر نبود. اما پذیرفتن شهادت با آن کیفیت برای امام، امری کاملاً اختیاری بود و می‌توانست نپذیرد؛ باین حال، امام آن را قبول نمود، چون خواست خداوند بود. پس این اقدام، «القاء نفس در تهلکه» نبود؛ زیرا «القاء نفس در تهلکه» متعلق نهی قرار گرفته، اما شهادت، متعلق امر و خواست الهی بود (جلالی، به نقل از نادم، ۱۳۸۸، ص. ۷۰۱-۷۰۴).

## ۲-۵. دیدگاه‌ها و نقد شبهات

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، مسئله علم غیب امام و چگونگی رفتار او در مواجهه با قضایا و حوادث خارجی، همواره مورد توجه علما و بزرگان بوده و هر کسی مطابق با دیدگاه کلامی که داشته، در مورد علم امام اظهار نظر نموده و از شبهه وارد پاسخ داده است. اکنون به نقد شبهه «القاء نفس در تهلکه» از دیدگاه جمعی از عالمان بزرگ شیعه می‌پردازیم.

### ۱-۲-۵. کلینی و نقد شبهات

در زمان مرحوم کلینی نیز مسئله علم امام به زمان و مکان و نحوه شهادتش، و همچنین شبهه «القاء نفس در تهلکه» مطرح بوده؛ به همین خاطر، ابن‌محدث شیعی در الکافی، کتاب الحجة، بابی را با عنوان «أن

الأئمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم» ذکر کرده و احادیثی را در آن گرد آورده است که بر عنوان یادشده دلالت دارند.

مرحوم کلینی دو روایت را از امام سجاد و امام صادق علیهما السلام که بر عمومیت علم امام علیه السلام دلالت دارند نقل نموده و سپس روایت دیگری را این گونه نقل می کند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ (ع) حَتَّى كَانَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى» (کلینی، ۱۳۶۳، ج. ۱، ص. ۲۶۰، ح ۸). امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند، در جریان جنگ امام حسین (ع) با اهل کوفه، حکم غلبه و پیروزی امام بر دشمن را امضا نمود و فرو فرستاد، سپس امام را در انتخاب پیروزی یا شهادت مخیر گذاشت و امام، شهادت را اختیار نمود.

این حدیث، تصریح دارد که امام در انتخاب راه، مختار بوده و با اختیار، طریق شهادت و لقاء الله را اختیار کرده است. از مجموع روایات موجود در این باب به دست می آید که امامان معصوم علیهم السلام از زمان و مکان و چگونگی شهادتشان باخبر بوده اند؛ باین حال، با اختیار و آغوش باز از آن استقبال نموده اند؛ زیرا شهادت با آن کیفیت، تقدیر و خواست الهی بوده، و ائمه در اموری که مشیت خداوند بر آن ها تعلق بگیرد، خواست خداوند را بر خواست خود مقدم می دارند.

بنابراین، اقدام ائمه علیهم السلام و رفتن آن ها به سوی مرگ، «القاء نفس در تهلکة» ممنوع که در قرآن از آن نهی شده است، نبوده، بلکه انقیاد و تسلیم در برابر مشیت و خواست الهی بوده است که شایسته ترین نوع عبودیت و بندگی به حساب می آید.

### ۲-۲-۵. شیخ مفید و نقد شبهات

از شیخ مفید درباره علم و عمل امام این گونه می پرسند: «الامام عندنا مُجمع على أنه يعلم ما كان، فما بال أمير المؤمنين عليه السلام خرج إلى المسجد وهو يعلم أنه مقتول، وقد عرف قاتله، والوقت والزمان؟ وما بال الحسين عليه السلام صار إلى الكوفة، وقد علم أنهم يخذلونه ولا ينصرونه، وأنه مقتول في سفرته تلك؟ ولِمَ لَمَّا حوصر، وقد علم أن الماء منه لَمَّا حفر على أذرع، لم يحفر؟ ولِمَ أعان على نفسه حتى تلف عطشاً؟ والحسن عليه السلام وادع معاوية، وهو يعلم أنه ينكث ولا يفي، ويقتل شيعة أبيه عليهما السلام؟ والجواب عن قوله: إن الامام يعلم ما يكون بإجماعنا: أن الأمر على خلاف ما قال...» (مفید، ۱۴۱۴، ص. ۶۹). این مطلب در نزد شیعه اجماعی است که امام علیه السلام هر آنچه را که در آینده اتفاق می افتد می داند؛ پس چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با اینکه می دانست اگر به مسجد برود، کشته می شود، حتی قاتل و زمان وقوع قتل را نیز می دانست، با وجود این به مسجد رفت؟ چرا امام حسین علیه السلام درحالی که می دانست اگر به کوفه برود، او را یاری نخواهند کرد و در این سفر کشته خواهد شد، باین حال باز به سفرش ادامه داد؟ چرا در کربلا، زمانی که محاصره شد و آب را بر روی او و اهل بیتش بستند، با اینکه می دانست اگر زمین را چند زراعی حفر کند به آب می رسد، ولی این کار را نکرد و با لب تشنه به شهادت رسید؟ در حقیقت، با این کار به تلف شدنش کمک



کرد؟ چرا امام حسن علیه السلام با اینکه می دانست معاویه به عهدش وفا نمی کند و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل می رساند، با او مبارزه نکرد و صلح را پذیرفت و معاویه را به حال خودش رها کرد؟ مرحوم مفید در پاسخ می گوید: ادعای اجماع از سوی شیعه بر علم امام به حوادث آینده، خلاف واقع است؛ زیرا شیعه اجماع دارد که امام علیه السلام حکم حوادث آینده را می داند، نه عین حوادث و وقایع را به صورت جزئی و تفصیلی. بر این اساس، تمام پرسش هایی که بر این مبنا استوارند، فرو می ریزند. باین حال، این امکان را نفی نمی کنیم که امام علیه السلام با تعلیم الهی از برخی حوادث آینده باخبر شود، اما آگاهی امام از تمام رخدادهای آینده را بدون دلیل نمی پذیریم.

سپس مرحوم مفید، در مقام تفصیل، به پاسخ هر پرسش به طور جداگانه می پردازد و می افزاید: این سخن که امیرالمؤمنین علیه السلام زمان قتل و قاتلش را می شناخت، اخبار متعددی وارد شده که امام علیه السلام اجمالاً می دانست که به شهادت می رسد، و خبری که علم تفصیلی امام به زمان قتل را برساند، در دست نیست؛ اما قاتل خویش را تفصیلاً می شناخت.

وی ادامه می دهد: بر فرض که خبری می آمد مبنی بر اینکه امام، زمان قتلش را هم می دانست، باز اشکالی پیش نمی آمد؛ زیرا ممکن است خداوند از وی خواسته باشد که در امر شهادت، شکبیا باشد و در برابر قتل، سر تسلیم فرود آورد تا از این رهگذر به مقامی برسد که بدون آن، رسیدن به آن مقام امکان پذیر نبود. پس اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام، «القاء نفس در تهلکه» و تسریع در قتل خویش، به گونه ای که از نظر عقل قبیح باشد، نبود. در مورد امام حسین علیه السلام نیز قطعی نیست که وی از بی وفایی مردم کوفه و جریان کربلا باخبر بوده باشد؛ زیرا هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر اثبات این مطلب وجود ندارد.

بر فرض که امام علیه السلام از آن آگاهی داشته و با علم به آن اقدام کرده باشد، پاسخ همان است که در مورد علم امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شد؛ یعنی امام حسین علیه السلام نیز در برابر مشیت و خواست الهی تسلیم شد و مسیری را انتخاب نمود که پایانش شهادت و اسارت بود و بدین ترتیب، به فیض بزرگ نایل آمد، و این نه تنها قبح عقلی ندارد، بلکه نهایت عبودیت و بندگی وی در مقابل خداوند را نشان می دهد.

و همچنین این ادعا که امام حسین علیه السلام از وجود آب در آن سرزمین آگاهی داشت و می توانست با حفر زمین، از خود و اهل بیتش رفع تشنگی کند و نکرد، ما این ادعا را قبول نداریم و هیچ دلیلی هم بر اثبات این قضیه وجود ندارد؛ بلکه ظاهر حال و تلاش های پیوسته حضرت ابوالفضل و دیگر اصحاب امام، خلاف آن را ثابت می کند. و اگر چنین علمی هم وجود داشته، از باب تعبد و تسلیم در برابر قضای الهی بوده که به دنبال آب نرفته، هرچند این احتمال خلاف ظاهر بوده و بعید به نظر می رسد.

اما در مورد علم امام حسن علیه السلام به پیمان شکنی معاویه، روایتی در دست است که این علم را تأیید می کند. باین حال، امام علیه السلام با معاویه صلح کرد؛ زیرا از بی وفایی یارانش باخبر بود و می دانست که با تعداد اندک نمی تواند در مقابل معاویه پیروز شود. بدون تردید، جنگ امام با معاویه در آن شرایط، به معنای نابودی امام و اهل بیتش و جمع زیادی از شیعیان بود که مفسده آن، به مراتب بزرگ تر از مفسده صلح با معاویه

بود. در حقیقت، امام مجتبی علیه السلام با این صلح از یک فاجعه بزرگ که وقوعش حتمی بود، جلوگیری نمود؛ کاری که وظیفه هر امام و رهبر دینی است (مفید، ۱۴۱۴، ص. ۶۹-۷۱).  
 مشابه پرسش‌هایی که از شیخ مفید، راجع به علم و عمل امام شده، از شیخ طوسی نیز پرسیده شده است. خلاصه پرسش‌ها این است: امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام از عواقب امر باخبر بودند و می‌دانستند که کشته می‌شوند، و گفته شده که این دو بزرگوار، مأمور به صبر و شکیبایی در برابر این حوادث بوده‌اند؛ آیا چنین صبری جایز است؟

مرحوم شیخ طوسی در پاسخ به این پرسش می‌گوید: اصحاب ما در این مسئله اختلاف نظر دارند: گروهی این صبر را جایز دانسته و گفته‌اند: شکیبایی در برابر این گونه حوادث، امتناع عقلی نداشته و امری ممکن است؛ زیرا قتل، هرچند از ناحیه فاعل و قاتل، امری قبیح است، ولی صبر بر آن از سوی قابل و کسی که کشته می‌شود، امری نیکوست و پاداشی بسیار بزرگ بر آن مترتب خواهد بود (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۷۲۲).  
 همان‌گونه که معلوم است، مرحوم مفید و شاگردانش (سید مرتضی و شیخ طوسی)، قائل به محدودیت علم امام هستند. به همین خاطر، در اینجا نیز برای دفع شبهه، منکر علم تفصیلی امام به غیب شده‌اند. در صورتی که برای دفع این شبهه، نیازی به انکار علم غیب امام نیست و شبهه را از راه‌های دیگر نیز می‌توان دفع نمود. قبلاً گفتیم: بخش عمده علم امام، از جمله علم به جزئیات حوادث، علمی ویژه و موهبتی است و این علم، تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد؛ یعنی امام مکلف نیست که به مقتضای این علم، عمل نماید. بنابراین، پایه‌های آن شبهه، خودبه‌خود فرو می‌ریزد و نیازی نیست که به‌خاطر فرار از شبهه، منکر علم عام امام شویم.

### ۳-۲-۵. ابن طاووس و نقد شبهات

رضی‌الدین علی بن موسی، معروف به ابن طاووس حلی (م ۶۶۴)، از بزرگان علمای امامیه است. از نظر وی، علم امام به آینده، تأثیری در رفتار او ندارد و این، دلیل بر فضیلت و قدرت روحی امام است. ابن طاووس در مورد علی علیه السلام می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام، با وجود علم وسیع و تفصیلی که به تمام امور داشت، سیره گفتاری و عملی او در میان مردم، به‌گونه‌ای بود که اگر کسی می‌دید، باور می‌کرد که او از باطن امور بی‌خبر است... و از امور شگفت‌انگیز درباره علی علیه السلام این است که به مقتضای علمی که داشت، می‌دانست سرانجام معاویه چه خواهد شد و جنگ با او به کجا خواهد انجامید؛ با این حال، به‌گونه‌ای می‌جنگید که اگر کسی می‌دید، شک نمی‌کرد که آن حضرت به قصد پیروزی بر معاویه می‌جنگد. درحالی که به‌صورت طبیعی، اگر کسی بدانند در جنگ با دشمن مغلوب خواهد شد و جنگ به نفع دشمن به پایان خواهد رسید، اراده‌اش ضعیف می‌شود و حرکاتش بر ضعف او دلالت خواهد نمود؛ ولی امیرالمؤمنین، به شهادت تاریخ، چنان رفتار می‌کرد که گویا فاتح میدان است، و این نیست مگر به‌خاطر قدرت روحی آن حضرت که این امکان را به او داده است که می‌تواند صفات متضاد را با هم جمع نماید (ابن طاووس، ۱۴۱۴، ص. ۵۱۰).



هرچند ابن طاووس این سخنان را در مقام پاسخ به شبهه‌ای بیان نکرده است، ولی این بیان نشان می‌دهد که وی نیز امام را مأمور و مکلف به ظواهر می‌داند و معتقد است که امام در برابر علم موهبتی و باطنی‌اش، هیچ‌گونه تکلیفی ندارد. بنابراین، اگر شبهه‌ای هم مطرح گردد، پاسخش از نظر ابن طاووس روشن است، و آن اینکه امام مکلف نبود که به آن علم عمل کند؛ پس کار امام، مخالفت با حکم خداوند و «القاء نفس در تهلکه» نبوده است.

#### ۴-۲-۵. علامه حلی و نقد شبهات

از علامه حلی می‌پرسند: چرا علی علیه‌السلام، با این که می‌دانست در آن شب کشته می‌شود، به مسجد رفت؟ علامه در پاسخ، سه احتمال را مطرح می‌کند:

۱. حضرت علی علیه‌السلام می‌دانست که این امر در آن شب واقع خواهد شد، ولی نمی‌دانست در چه زمانی از آن شب به وقوع خواهد پیوست.
۲. مکان وقوع قتل را، که مسجد است یا جای دیگر، نمی‌دانست.
۳. تکلیف امام با تکلیف ما مغایرت دارد؛ آن حضرت مکلف بود که خون شریفش را در راه خدا بذل نماید (اوجاقی، به نقل از نادم، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۹-۲۱۰).

علامه حلی به صورت روشن و قطعی اظهار نظر نکرده، بلکه احتمالاتی را مطرح کرده است که معلوم نیست کدامیک از آن‌ها مورد تأیید خود ایشان است. البته بعید نیست که احتمال سوم، نظر وی باشد که اگر چنین باشد، می‌توان گفت: وی نیز اقدام امام را «القاء نفس در تهلکه» نمی‌داند.

#### ۵-۲-۵. مجلسی و نقد شبهات

شبهه‌هایی را بر علم و عمل امام با این مضمون وارد کرده‌اند: حفظ نفس از نظر عقل و شرع، واجب است؛ پس در معرض هلاک قرار دادن نفس، جایز نخواهد بود. با توجه به این مطلب، چرا ائمه جانشان را در معرض خطر می‌گذاشتند؟

مرحوم مجلسی از شبهه یادشده سه پاسخ داده است:

۱. حفظ نفس به طور مطلق واجب نیست؛ زیرا هرگاه واجب دیگری که اهمّ از آن است، مانند قربانی شدن در راه خدا به خاطر حفظ دین، با آن تراحم نماید، واجب اهمّ مقدم خواهد بود و واجب دیگر از وجوب ساقط می‌گردد.
۲. هرگاه امام بر حسب مصلحت و هدف عالی اهمّ، اقدام بر انجام فعلی نماید، حکم عقل به وجوب حفظ نفس، در مقایسه با فعل امام، بی‌اثر و غیرمسموع خواهد بود؛ زیرا عقل، تنها منافع زودرس و ظاهری را درک می‌کند، اما امام به اهداف بزرگ و دینی توجه دارد که برای عقل، قابل درک نیست.
۳. در مواردی که امام به خاطر مصالح اسلام و دین، دست به مبارزه و فداکاری می‌زند، اساساً برای عقل حکمی نیست؛ زیرا عقل، مُدرک کلیات است و در موارد جزئی و خاص، حکم ندارد. بر فرض که «القاء نفس

در تهلکه» امری قبیح باشد، این قباح، به صورت کلی و خالی از هرگونه ملاحظه و غرضی که قبح را تدارک نماید، برای عقل قابل درک خواهد بود. اما اگر بر این القا در تهلکه، مصلحت عالی‌ای مترتب باشد که موجب حُسن آن گردد، در این صورت عقل با آن مخالفت نخواهد کرد؛ بلکه کار عقل در این‌گونه موارد، مقایسه و نسبت‌سنجی بین مصلحت و مفسده‌ای است که بر قتل نفس مترتب می‌گردد. اگر مصلحتی که بر قتل نفس مترتب می‌گردد، بر مفسده حاصل از آن ترجیح داشته باشد، بدون شک، عقل جانب مصلحت را اختیار خواهد نمود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج. ۳، ص. ۱۲۳).

بنابراین، با توجه به اینکه اقدام ائمه علیهم‌السلام بر تحمل مصائب و قتل نفس، به‌خاطر اهداف و اغراض بلندی همچون حفظ دین، مبارزه با ستمگران، حمایت از محرومان، عدالت‌گستری، مظلوم‌پروری و... بوده است، حکم عقل به قبح فعل یا وجوب حفظ نفس در مورد آنان، بی‌اثر و غیرمسموع خواهد بود. بلکه گاهی، با توجه به خطرات بزرگی که بر حفظ نفس مترتب‌اند و آثار مهمی که به‌خاطر آن فوت می‌گردند، عقل به وجوب القا و حرمت حفظ نفس حکم می‌کند.

خلاصه پاسخ مجلسی از شبهه فوق این می‌شود: حکم عقل به وجوب حفظ نفس، یا با واجب دیگری که حفظ دین باشد، تراحم نموده و ساقط می‌گردد، یا وجوب حفظ نفس در مقایسه با وجوب حفظ دین، بی‌اثر و غیرمسموع خواهد بود، و یا در چنین مواردی اصلاً برای عقل حکمی نیست. به این ترتیب، اقدام امام از نظر مرحوم مجلسی، «القاء نفس در تهلکه» و یا القای نفس در تهلکه حرام نخواهد بود.

### ۲-۵-۶. بحرانی و نقد شبهات

شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) در ارتباط با شبهه یادشده می‌گوید: از سوی جمعی از دوستان و بزرگان، سؤالی مطرح گردیده، مبنی بر اینکه طبق اخبار فراوان، امامان معصوم علیهم‌السلام از پایان عمر و نحوه شهادتشان باخبر بوده‌اند؛ با وجود این، از رفتن به سوی مرگ امتناع نکردند. آیا این عمل، «القاء نفس در تهلکه» است که به نص قرآن و سنت، حرام می‌باشد؟

در پاسخ به این شبهه باید گفت:

- حلیت و حرمت، امری توقیفی است که باید از ناحیه شارع برسد. پس هر چیزی که با امر و رضای شارع موافق باشد، حلال، و هرچه مخالف باشد، حرام خواهد بود و عقل در این مورد جایگاهی ندارد.
- هرچند آیه کریمه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵) هر نوع القا را دربر می‌گیرد، اما در مواردی که دلیل بر جواز «القاء نفس در تهلکه» داریم، باید از اطلاق آیه چشم‌پوشی نماییم. برای مثال، جهاد، دفاع، تسلیم شدن شخص مجرم به دادگاه اسلامی به‌منظور اجرای قصاص یا اقامه حدود، از جمله مواردی‌اند که آیه فوق شامل آن‌ها نیز می‌گردد، اما از طریق نص و اجماع، وجوب این امور به اثبات رسیده است.
- امور ائمه علیهم‌السلام از آغاز تا پایان، بر مبنای قضا و قدر الهی می‌چرخند. هر وقت امام بدانند که کاری، مختار و مورد پسند خداوند است، آن را انجام می‌دهد. هرچند به بهای دادن جان‌ش تمام شود.



بنابراین، هر مصیبتی که از سوی دشمن بر ائمه وارد می‌شود و ائمه آن را دفع نمی‌کنند، به‌خاطر این است که می‌دانند این، چیزی است که خداوند از آن‌ها خواسته است و باعث تقرب آنان به خدا می‌شود. پس اقدام ائمه، از قبیل القای نفس در تهلکه حرام که آیه بر آن دلالت دارد، نیست؛ زیرا القای حرام، متعلق نهی قرار گرفته است، اما اقدام ائمه علیهم‌السلام، مختار و مرضی خداوند است. به همین دلیل است که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مورد اصابت شمشیر ابن ملجم قرار می‌گیرد، می‌فرماید: سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم (جلالی)، به نقل از نادم، ۱۳۸۸، ص. ۷۴۵-۷۴۸).

### ۷-۲-۵. علامه طباطبایی و نقد شبهات

از مرحوم علامه طباطبایی می‌پرسند: آیا حضرت سیدالشهدا در مسافرتی که از مکه به سوی کوفه داشت، می‌دانست که شهید خواهد شد یا نه؟

وی در پاسخ می‌گوید: علم امام به حوادث و وقایع و اعیان خارجی، طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه برمی‌آید، دو گونه است و از دو راه به دست می‌آید:

۱. علم اکتسابی و ظاهری که از راه آموختن از معلّم انسانی به دست می‌آید.
۲. علم موهبتی که از طریق آموختن از معلّم ویژه، یعنی خداوند، حاصل می‌گردد. بخش عمده علم امام، به‌ویژه علم او به حوادث و وقایع خارجی، از نوع دوم است.

امام علیه‌السلام به موجب این علم، یعنی علم موهبتی، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است، و هرچه را بخواهد، به اذن خداوند، با کمترین توجه درمی‌یابد. این علم، از لوازم مقام نورانیت امام است، و علم به آن، چیزی است که در لوح محفوظ ثبت شده است، و آگاهی به چیزی است که قضای حتمی خداوند به آن تعلق گرفته است.

این علم، تأثیری در عمل امام ندارد و هیچ‌گونه تکلیفی به معلوم و متعلق آن تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا حتمی‌الوقوع است، و تکلیف همواره از راه امکان، و از راه اینکه فعل و ترک در اختیار انسان است، ثابت می‌شود. معلوم این‌گونه علم، متعلق قصد و اراده نیز قرار نمی‌گیرد؛ زیرا قصد و اراده هم در جایی معنا دارد که امکان شدن و نشدن باشد، اما چیزی که به‌طور یقین واقع می‌شود و تخلف‌ناپذیر است، اراده و عدم اراده، یا قصد و عدم قصد، کوچک‌ترین تأثیری در آن ندارد و تکلیف‌آور نیست. امام با وجود این آگاهی، به زندگی عادی خویش ادامه می‌دهد، هرچند که می‌داند پایش خطر است، و برای دفع آن خطر هیچ تلاش و کوششی نمی‌کند؛ باین‌حال، مشمول آیه کریمه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵) نیز نمی‌باشد؛ زیرا امام در تهلکه قرار گرفته است، نه اینکه خود را در تهلکه انداخته باشد (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۵-۳۶۲).

در جای دیگر، از مرحوم علامه طباطبایی پرسیدند: روایت دارد که پیامبر (ص) را که می‌خواستند سنگی را بردارند، عقرب گزید. این روایت با علم پیامبر به همه امور، چگونه قابل جمع است؟

ایشان پاسخ دادند: در علم پیامبر (ص) و ائمه علیهم السلام، بداء نیست؛ به همین خاطر، در برابر اموری که می‌دانستند واقع خواهد شد، تسلیم بودند و در مقام چاره‌جویی و رهایی از آن بر نمی‌آمدند. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته‌شدنشان نوشته شده و حتمی است، قطعاً در قتلگاه‌های خویش حاضر می‌شدند (آل عمران/۱۵۴).

از مرحوم علامه می‌پرسند: اگر ائمه علیهم السلام علم غیب داشتند، چگونه با خوردن انگور مسموم و مانند آن، آگاهانه به هلاکت خود اقدام می‌کردند؟ این خلاف آیه شریفه «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵) نیست؟

وی پاسخ می‌دهد: باید توجه داشت که هر چیزی تا واجب نگردد، به وجود نمی‌آید؛ یعنی هر فعلی نسبت به فاعل خود، ضروری نیست، بلکه تنها نسبت به علت تامه که اراده خداوند جزء آن است، ضرورت پیدا می‌کند. بنابراین، اگر امیرالمؤمنین به مسجد می‌رود، و امام حسین رهسپار کربلا می‌گردد، یا امام مجتبی و امام رضا سَم را تناول می‌نمایند و هیچ‌کدام در مقام چاره‌جویی بر نمی‌آیند، به خاطر این است که اراده خداوند بر این امور تعلق گرفته و با این اراده، قطعیت و ضرورت یافته‌اند، به گونه‌ای که تخلف‌ناپذیر و غیرقابل تغییرند (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۳۵-۳۳۷).

از سخنان مرحوم علامه، بوی جبر استشمام می‌شود، و این تصور در ذهن تقویت می‌گردد که اگر فرض شود حادثه‌ای ضروری‌الوقوع است و به هیچ‌وجه قابل تغییر نیست، لازمه آن این است که ترک قتل برای قاتل مقدور نبوده و او در انجام آن مجبور باشد، و برای شخص مجبور، تکلیفی نیست.

علامه طباطبایی در پاسخ به این شبهه فرضی می‌گوید: این تصور، بی‌جاست؛ زیرا به نص صریح قرآن (تکویر/۲۹) و اخبار متواتر، و نیز از راه عقل، به اثبات رسیده است که در جهان هستی، چیزی جز با اذن و مشیت خداوند به وجود نمی‌آید، و مشیت الهی به افعال اختیاری انسان، از راه اراده و اختیار، تعلق گرفته است. به دیگر سخن، خداوند خواسته است که انسان فلان کار را با اراده و اختیار خویش انجام دهد؛ پس فعل با این وصف، البته که لازم‌التحقق خواهد بود، با این حال، جبر هم نیست؛ زیرا فاعل، این فعل را با اراده و اختیار خود انجام داده است. افزون بر اینکه اگر این فعل اختیاری نباشد، اراده تکوینی خداوند از مرادش تخلف خواهد کرد، و این محال است (نادم، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۵-۳۶۲).

از مجموع سخنان علامه طباطبایی در پاسخ به شبهات یادشده، برمی‌آید که وی اقدامات ائمه علیهم السلام و حوادثی را که برای آن‌ها رخ دادند، متعلق قضای حتمی خداوند می‌داند و معتقد است که آن حوادث از سوی خداوند، قطعی و امضا شده بود و برای ائمه هیچ راه فراری وجود نداشت. چیزی که وقوعش قطعی و وجودش ضروری باشد، نه متعلق تکلیف قرار می‌گیرد و نه متعلق قصد و اراده؛ یعنی نه صحیح است که خداوند، امام را به فعل یا ترک آن تکلیف کند، و نه صحیح است که امام، فعل یا ترک آن را اراده نماید؛ زیرا تکلیف یا اراده در جایی معنا دارد که فعل و ترک، هر دو امکان‌پذیر باشند، درحالی‌که قضای حتمی الهی به



فعل تعلق گرفته و جانب ترک منتفی است و تلاش برای ترک، بی‌فایده است. از این رو، ائمه علیهم‌السلام در برابر خواست خداوند تسلیم بودند و برای دفع آن حوادث هیچ‌گونه تلاشی نکردند؛ چون می‌دانستند که تلاش، نتیجه‌ای ندارد. بنابراین، اقدام آنان برای انجام فعل، القا و ایقاعی در تهلکه نبود تا مشمول آیه شریفه «وَلَا تُقَاتِلُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵) باشد، بلکه وقوعی در تهلکه بود.

### نتیجه‌گیری

تا اینجا به مهم‌ترین پاسخ‌های موجود در زمینه نقد شبهات مطرح شده پیرامون علم و عمل امام علیه‌السلام اشاره کردیم. به‌عنوان نتیجه‌گیری از مجموع این پاسخ‌ها، می‌توان گفت: علمای ما در مقام نقد شبهه «القاء نفس در تهلکه» نظرات کم‌وبیش متفاوتی را ارائه داده‌اند. برخی، مانند شیخ مفید و شاگردانش، برای دفع این شبهه، به انکار علم تفصیلی امام به حوادث که تقریباً اصلی مسلم در نزد شیعه است، متوسل شدند.

برخی دیگر، مانند علامه طباطبایی، اقدام ائمه را متعلق قضای حتمی الهی دانسته و نقش امام را در پذیرفتن یا رد آن، بی‌اثر قلمداد نموده‌اند. البته علامه طباطبایی در پاسخ به شبهه جبر گفته است: مشیت الهی به افعال اختیاری انسان از راه اراده و اختیار تعلق گرفته و این جبر نیست؛ اما این کلام علامه، مخالف کلام قبلی اوست. وی در کلام قبلی‌اش می‌گوید: بخش عمده علم امام، به‌ویژه علم او به حوادث و وقایع خارجی، علم موهبتی است. این علم، تأثیری در عمل امام ندارد و هیچ‌گونه تکلیفی به معلوم و متعلق آن تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا حتمی‌الوقوع است، و تکلیف همواره از راه امکان و از راه اینکه فعل و ترک در اختیار انسان است، ثابت می‌شود. معلوم این علم، متعلق قصد و اراده نیز قرار نمی‌گیرد؛ زیرا قصد و اراده هم در جایی معنا دارد که امکان شدن و نشدن باشد؛ اما چیزی که به‌طور یقین واقع می‌شود و تخلف‌ناپذیر است، اراده و عدم اراده، کوچک‌ترین تأثیری در آن ندارد.

از این سخن علامه برمی‌آید که فعل و ترک در اختیار امام نبوده، درحالی‌که این‌طور نیست؛ زیرا روایات زیادی، از جمله روایت حمران از امام باقر(ع) و روایت حسن بن جهم از امام رضا(ع) که قبلاً ذکر کردیم، با صراحت می‌گویند: قضا و قدر الهی بر شهادت امام جاری شده بود، اما امام مخیر بود و می‌توانست نپذیرد. اما یک نکته در میان علما مشترک است و همه به آن اعتراف کرده‌اند، و آن اینکه حوادثی که در زندگی برای ائمه پیش آمدند، همگی متعلق قضا و قدر، و مطابق با خواست و مشیت الهی بودند، و امامان معصوم علیهم‌السلام در برابر اراده و خواست خداوند تسلیم شده و حوادث را با آغوش باز پذیرفتند.

بنابراین، به نظر می‌رسد پاسخ جامع، منصفانه، و مطابق با روایات، این باشد که بگوییم: ائمه علیهم‌السلام از تمام حوادث گذشته، حال و آینده باخبر بودند، و با علم تفصیلی به قضایا می‌دانستند که چه اتفاقی خواهد افتاد؛ با وجود این، به‌سوی مرگ می‌رفتند؛ چون به‌خاطر حفظ نظام آفرینش و عالم اسباب و مسببات، مکلف به عمل به علم واقعی نبودند، و نیز می‌دانستند که اراده و مشیت الهی بر آن قرار گرفته است که این حوادث اتفاق بیفتند، و خداوند خواسته است که آنان را با سم یا شمشیر، مقتول و شهید ببیند؛ ولی قضای الهی

به هیچ وجه به معنای سلب اختیار از امام نبود، بلکه امام علیه السلام در پذیرفتن یا رد آن، کاملاً مختار بود؛ می توانست شهادت را بپذیرد و به مقامی برسد که رسیدند، و می توانست از آن سر باز زند. اما آنان با کمال میل، خواست خداوند را بر خواست خویش مقدم داشته و مرگ با آن وضعیت را قبول نمودند، و به مقامی دست یافتند که شایسته آن ها بود. پس این اقدام ائمه، نهایت عبودیت و بندگی آنان را می رساند، و به هیچ وجه مشمول آیه شریفه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره/۱۹۵) نیست؛ زیرا:

۱. ائمه علیهم السلام در برابر علم به واقع، مکلف به عمل نبودند، و در جایی که تکلیف نباشد، امر و نهی معنا ندارد.

۲. اقدام امام به شهادت، در ظاهر، هلاکت و مرگ است، اما در واقع، حیات ابدی و سعادت همیشگی است.

۳. تهلکه، متعلق نهی است، اما این عمل امام، متعلق امر و خواست خداوند، و مورد رضا و پسند اوست.

۴. تهلکه ای قبیح و حرام است که هیچ گونه مصلحتی بر آن مترتب نباشد، اما شهادت ائمه علیهم السلام در راه مبارزه با ستمگران و به خاطر دفاع از دین بوده است که قبح آن، بر فرض وجود، در مقایسه با مصلحت و حسن آن قابل قیاس نیست.

۵. افزون بر موارد فوق، کسی که امام را با وصف امامت پذیرفته است، عصمت او را که لازمه انفکاک ناپذیر امامت است نیز پذیرفته، و با وجود عصمت، جایی برای شبهه «القاء نفس در تهلکه» یا ارتکاب حرام باقی نمی ماند تا در مقام پاسخ برآییم.



## منابع

- ابن شهر آشوب، محمد. (١٣٧٦). مناقب آل ابی طالب. نجف: المكتبة الحيدرية.
- ابن طاووس، علی. (١٤١٤). الطرائف. مكتب الاعلام الاسلامی.
- اوجاقی، ناصرالدین. (١٣٨٨). علم امام از دیدگاه کلام امامیه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- بحرانی، سیدهاشم. (١٤١٣). مدینه المعجز. قم: المعارف الاسلامیه.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (٢٠٠٢/١٤٢٣). الدرر النجفیه. شركة دار المصطفى لإحياء التراث.
- رستمی، محمدزمان و آل بویه، طاهره. (١٣٨٨). علم امام با رویکرد قرآنی. قم: بوستان کتاب.
- سیدمرتضی، علی بن حسین. (١٤٠٥). رسائل المرتضی (ج. ٣؛ تحقیق سید احمد حسینی). قم: دارالقرآن الکریم.
- سیدمرتضی، علی بن حسین. (١٤١٠). الشافی فی الامامة (جلد ١). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- شهید ثانی، زین الدین. (١٤٠٣). حقائق الایمان. قم: مكتبة آية الله المرعشي.
- صدوق، محمد. (١٣٦٣). کمال الدین (تصحیح علی اکبر غفاری). قم: جامعة المدرسين.
- صفار، محمد. (١٣٦٢). بصائر الدرجات. تهران: الاعلمی.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف. (١٤٠١). اجوبة المسائل المهنائية. قم: الخيام.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف. (١٤١٧). باب حادی عشر. بیروت: دارالاضواء.
- فراهیدی، خلیل. (١٤١٠). العين (جلد ٨). [بی جا]: دارالهجرة.
- کلینی، محمد. (١٣٦٣). الکافی (جلد ١). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (١٣٦٣). مرآة العقول (جلد ٣). تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (١٤٠٣). بحار الانوار (جلد ٤١). بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مظفر، محمدرضا. (بی تا). عقائد الامامیه. قم: انصاریان.
- مفید، محمد. (١٤١٤). المسائل العکبریه (تحقیق علی اکبر الهی خراسانی). بیروت: دارالمفید.
- نادم، محمدحسن. (١٣٨٨). علم امام. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- نصیرالدین طوسی، محمد. (١٤١٦). قواعد العقائد (تحقیق علی ربانی گلپایگانی). قم: لجنة ادارة الحوزة العلمية.